

ترجمه و تبیین

مکاسب

شیخ الفقهاء مرتضیٰ انصاری (رحمة الله علیه)

جلد ششم

ترجمه و تبیین:

استاد محسن غرویان

سرشناسه	غرویان، محسن، ۱۳۳۸ - مترجم و شارح
عنوان فرار دادی -	المکاسبه فارسی - عربی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	ترجمه و تبیین مکاسب شیخ‌الفقهاء مرتضیٰ انصاری (رحمته‌الله علیه) / تبیین محسن غرویان
مشخصات نشر	قم: دارالفکر، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	ج ۶
شابک	دوره: 9789642611539؛ ج. ۶: 9789642611935
وضعیت فهرستنویسی	فیبا
موضوع	انصاری، مرتضیٰ بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۸۱۱۳ق. المکاسب - نقد و تفسیر.
موضوع	ماملات (فقه)
شناسه افزوده	انصاری، مرتضیٰ بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۸۱۱۳ق. المکاسبه شرح
رده‌بندی کنگره	۸م۷۰۳۱الف/۱۷۱۳ / BP۱۹۰
رده‌بندی دیوپی	۲۹۷/۳۷۲
شماره کتابشناسی ملی	۱۱۳۳۳۱۴



انتشارات دارالفکر

مؤسس: مرحوم حجة الاسلام والمسلمین
آقای حاج سید عبدالحمید مولانا (ره)

ترجمه و شرح مکاسب (جلد ششم)

مؤلف: شیخ مرتضیٰ انصاری (ره)

مترجم: استاد محسن غرویان

ناشر: انتشارات دارالفکر

صفحه آرا: علی قنبری

چاپ: قدس، قم

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۴۰۰ تومان

شابک: ۵-۹۳-۲۶۱۱-۹۶۲-۹۷۸-۹۳-۵ ISBN : 978-964-2611-93-5

انتشارات دارالفکر

«قم: خیابان صفاییه، بین کرچه آمار و ممتاز، پلاک ۶۳۶

تلفن: ۷۷۳۳۶۴۵ - ۷۷۴۲۵۴۴، فاکس: ۷۷۳۸۸۱۴

«دفتر تهران: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمدی

رویه‌روی اداره پست، پلاک ۱۲۴، تلفن: ۶۴۴۰۹۳۵۲ - ۶۴۴۰۸۹۲۷، فاکس: ۶۶۹۷۷۶۲۰

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

مقدمه کتاب

بحثی در باب «ولّی فقیه»

الف) عده‌ای در داخل و خارج کشور ما، از این می‌ترسند که ارتباط مردم با ولّی فقیه و بارهبران سیاسی خود، ارتباط مریدی - مرادی شود. چرا؟ علت روشن است! اینان می‌دانند که چنین ارتباطی اگر بین ولّی فقیه و مردم برقرار باشد، مستحکم‌ترین ارتباط است و به سادگی نمی‌توان آن را از هم گسست. از قضا ارتباط بین امت و امام در زمان معصوم علیه السلام همین‌گونه بوده است و آن همه رشد و تعالی که برای اسلام و مسلمین در صدر اسلام و در زمان حیات معصومین علیهم السلام حاصل آمد، ناشی از چنین ارتباطی بود. اگر سلمان و اباذر و مقداد و بلال و عمار یاسر و میثم تمار و... چنین ارتباطی با مقتدا و امام خود نداشتند، هرگز نمی‌توانستند پایه‌های دین را چنان مستحکم سازند که برای همیشه تاریخ، اسلام جاودان بماند. امامان معصوم علیهم السلام، چنان مردمی ساختند که فانی در حق و حقیقت بودند و چون حق و حقیقت را در وجود پیشوایان دینی خود متجلی می‌دیدند، در مقام اطاعت و ارادت به ساحت آن امامان هیچ‌گونه شک و تردیدی به خود راه نمی‌دادند و در ظاهر و در باطن، سالکی مرید و پیروی مطیع بودند و همین است سرّ ولایت و رمز هدایت.

ب) ولّی فقیه در عصر غیبت - چنان‌که مکرر گفته‌ایم - صدالبته که معصوم نیست،

اما کسی است که سعی می‌کند در ظاهر و در باطن، گام در جای گام‌های معصومین علیهم‌السلام بگذارد و تا آن‌جا که می‌تواند به آن حضرات نزدیک شود. هر چه او به حق و حقیقت معصومین علیهم‌السلام نزدیک‌تر شود، مردم عشق بیشتری و ارادت افزون‌تری به او پیدا می‌کنند، چرا که در فطرت همگان، عشق به حقیقت نهفته است و اگر در وجود کسی، آثار حق و ظهورات حقیقت را ببینند، به او عشق می‌ورزند و بالنسبه در او فانی و مستهلک می‌شوند. چه اشکالی دارد که ما جامعه خویش را به سمت فنای در حق و حقیقت دعوت کنیم؟ چه اشکالی دارد که ما مردم را به سمتی هدایت کنیم که ولایت احکام الهی را بر تمام شئون و ابعاد زندگی خود درک کنند و متولی به چنین ولایتی شوند؟ ولی فقیه کسی است که اولاً خود ولایت خدا را پذیرفته است و سپس به عنوان یک مرشد و یک معلم، مردم را نیز در جهت پذیرش ولایت حق و حقیقت یعنی ولایت خدا، هدایت می‌کند.

ج) کسانی که خود نمی‌توانند در دل مردم نفوذ کنند و توانایی آن را ندارند که جایگاهی برای خود در قلوب آنان باز نمایند، دشمن ارتباط مریدی - مرادی می‌شوند. اینان اگر خود چنین ارتباطی با مردم داشتند، این‌گونه دشمنی نمی‌کردند. اینان به خوبی می‌دانند که اگر ارتباط مریدی - مرادی بین امام خمینی علیه‌السلام و بچه‌های پاک و مخلص و جوانان از جان گذشته این مرز و بوم نبود، امروز مملکت و نظام از دست رفته بود. اما باز هم تلاش می‌کنند که ارتباط ولی فقیه با مردم را در حد یک ارتباط ظاهری و سیاسی صرف تنزل دهند تا به اهداف خود برسند. ما نیز معتقدیم که «در این شرایط، شیعیان هم باید مثل سایر عقلاء، فکری عقلایی برای اداره جامعه خود بکنند و امروزه تئوری عقلایی عبارت است از مراجعه به آراء مردم» اما همه حرف ما این است که ولایت فقیه عقلایی‌ترین شیوه اداره کشور اسلامی است و مردم عاقل و اندیشمند جامعه ما نیز همین شیوه از حکومت را برگزیده‌اند و این بهترین

تئوری عقلایی را از بین تئوری‌های دیگر انتخاب کرده‌اند.

صرف این‌که شعار دهیم و بگوییم «تنها راهی که اکنون پیش روی ماست، تن دادن به یک تئوری عقلایی و مصلحت‌گرایانه در باب حکومت است»^۱ و یا کلی‌گویی کنیم و بگوییم «هیچ‌کس دینداران را از خردورزی و کار عاقلانه منع نکرده است و بلکه به مقتضای دینداری باید در احوال و شئون جامعه تأمل خردمندانه کنند»^۲ روشن نمی‌کند که بالأخره در یک جامعه دینی و اسلامی مثل جامعه ما، آیا تئوری معقول‌تری از تئوری ولایت فقیه هست یا نیست؟!

(د) من نمی‌دانم چه اصراری است که برخی می‌خواهند به مردم چنین القاء کنند که ولایت فقیه، قداست ندارد و اصولاً سیاست - ولو در یک جامعه اسلامی - نامقدس است؟! اگر هدف این است که بگویند ولی فقیه باید انتقادپذیر باشد، باید گفت اصلاً اگر ولی فقیه خود را مبرای از خطا بداند و در ردیف معصومین بشمارد، از ولایت منعزل و ساقط است، و اما اگر مقصود این است که ولایت فقیه را در حد ریاست‌های معمول دنیا تنزل ببخشند، باید گفت تا وقتی که ولی فقیه واجد شرایط ولایت است و اولویت‌های علمی و عملی را نسبت به دیگران داراست، ولایتش بهره‌ای از قداست هم دارد و این از آثار وضعی چنین ولایتی است.

قم - محسن خرویان

زمستان ۱۳۸۸

۱. همان.

۲. همان.

فهرس المحتوى

٥	مقدمه: بحثى در باب «ولى فقيه»
	الكلام في عقد البيع
٩	مقدمة في خصوص ألفاظ عقد البيع
٩	اعتبار اللفظ في العقود
٩	كفاية الإشارة مع العجز عن التلفظ
١١	كفاية الكتابة مع العجز عن الإشارة
١١	الخصوصيات المعبرة في ألفاظ العقود
١٢	المشهور عدم جواز الإنشاء بالألفاظ الكنائية والمجازية
١٣	الظاهر جواز الإنشاء بكل لفظ له ظهور عر في في المعنى المقصود
١٤	ظهور كلمات الفقهاء في وقوع البيع بكل لفظ يدل عليه
١٧	ظهور كلمات الفقهاء في وقوع غير البيع بكل لفظ يدل عليه أيضاً
١٩	جمع المحقق الكركي بين كلمات الفقهاء
١٩	الأحسن في وجه الجمع
٢١	الإشكال في الاعتماد على القرائن الحالية
٢١	رجوع استدلال التذكرة إلى ما ذكرناه
٢٢	دعوى أن العقود أسباب شرعية توقيفية

- ٢٣ تفسير كلام الفخر: «أَنَّ لِكُلِّ عَقْدٍ لَازِمٌ صِيغَةٌ تَخْصُهُ شَرْعاً»
- ٢٤ وجوب إيقاع العقد بالعناوين الدائرة في لسان الشارع
- ٢٥ إشارة بعض الفقهاء إلى ما ذكره الفخر
- ٢٧ ألفاظ الإيجاب
- ٢٧ الإيجاب بلفظ «بعث»
- ٢٧ الإيجاب بلفظ «شريت»
- ٢٨ الإيجاب بلفظ «ملكيت»
- ٢٩ الاستدلال على وقوع البيع بلفظ «ملكيت»
- ٣٠ الإيجاب بلفظ «اشتريت»
- ٣٣ ألفاظ القبول
- ٣٣ القبول بلفظ «بعث»
- ٣٤ القبول بلفظ الإمضاء والإجازة وشبههما
- ٣٥ فرع: لو أوقعا العقد بالألفاظ المشتركة ثم اختلفا

الكلام في شروط العقد

- ٣٦ مسألة: هل تعتبر العربية في العقد؟
- ٣٦ الأقوى عدم الإعتبار
- ٣٧ الأقوى اعتبار عدم اللحن
- ٣٧ إيقاع العقد باللغات المحرّفة
- ٣٨ هل تعتبر عربية جميع أجزاء العقد؟
- ٣٨ هل يعتبر العلم التفصيلي بمعنى اللفظ في العقد؟
- ٤٠ مسألة: هل تعتبر الماضية في العقد؟
- ٤١ الأقوى عدم اعتبار الماضية

- ٤١ مسألة: هل يعتبر تقديم الإيجاب على القبول؟
- ٤١ الاستدلال على الإعتبار
- ٤٢ جواز تقديم القبول عند جماعة
- ٤٣ الاستدلال على جواز التقديم
- ٤٥ مختار المؤلف: التفصيل بين ألفاظ القبول
- ٤٥ عدم جواز تقديم القبول بلفظ «قبلت» ونحوه
- ٤٦ الاستدلال على عدم جواز التقديم في هذه الصورة
- ٤٩ عدم جواز تقديم القبول لو كان بلفظ الأمر
- ٤٩ اختلاف الفقهاء في صحة تقديم القبول بلفظ الأمر
- ٥٠ كلمات المانعين
- ٥٢ كلمات المجوزين
- ٥٦ جواز تقديم القبول لو كان بلفظ «اشتريت» ونحوه، والاستدلال عليه
- ٦٢ وهن الإجماع المنقول على وجوب تقديم الإيجاب
- ٦٣ تقديم القبول فيما لا إنشاء في قبوله إلا «قبلت» ونحوه
- ٦٤ التحقيق عدم الجواز
- ٦٥ لزوم تأخير القبول في المصالحة المشتملة على المعاوضة
- ٦٦ تلخيص ما سبق، وبيان أقسام القبول
- ٦٧ ما يجوز تقديمه من تلك الأقسام
- ٦٨ اشتراط الموالاة في العقد
- ٦٨ ما أفاده الشهيد في اعتبار الموالاة
- ٧٠ المناقشة فيما أفاده الشهيد
- ٧٣ اشتراط التنجيز في العقد
- ٧٥ دعوى الإجماع على هذا الشرط

- ٧٧ وجه اشتراط التنجيز
- ٧٨ صور التعليق في العقود
- ٨٠ أحكام هذه الصور
- ٨٢ التعليق على معلوم الحصول حين العقد
- ٨٣ التعليق على معلوم الحصول في المستقبل
- ٨٤ التعليق على مشكوك الحصول
- ٨٨ وجوه أخر ضعيفة لاشتراط التنجيز
- ٨٨ ١. عدم قابلية الإنشاء للتعليق
- ٨٩ ٢. لزوم ترتب مسبب العقد عليه
- ٩٢ ٣. توقيفية الأسباب الشرعية
- ٩٣ الشك في ترتب الأثر على الإنشاء
- ٩٤ الشك في الشروط المقومة
- ٩٧ اشتراط التطابق بين الإيجاب والقبول
- ٩٨ وجه هذا الاشتراط
- ٩٩ اشتراط أهلية المتعاقدين معاً حين العقد
- ١٠٠ وجه هذا الاشتراط
- ١٠١ عدم اشتراط الرضا حين العقد
- ١٠٢ فرع: في اختلاف المتعاقدين في شروط الصيغة
- ١٠٤ اختلاف المتعاقدين في الموالة والتنجيز والأهلية
- أحكام المقبوض بالعقد**
- ١٠٥ مسألة: في أحكام المقبوض بالعقد الفاسد
- ١٠٦ الأول: ضمان المقبوض بالعقد الفاسد
- ١٠٦ دعوى الإجماع على الضمان

- ١٠٧ الاستدلال على الضمان
- ١٠٩ قاعدة «ما يضمن بصحيحه» و عكسها
- ١١٠ الكلام في معنى القاعدة
- ١١١ معنى «العقد»
- ١١١ معنى «الضمان»
- ١١٥ عموم «العقود» ليس باعتبار الأنواع
- ١١٩ معنى الباء في «بصحيحه» و «بفاسده»
- ١٢٢ الكلام في مدرك القاعدة
- ١٢٢ الاستدلال بقاعدة الإقدام و خير «على اليد»
- ١٢٥ المناقشة في الاستدلال بخير «على اليد»
- ١٢٥ الاستدلال بما دلّ على احترام مال المسلم و قاعدة نفي الضرر
- ١٢٦ توجيه الاستدلال بقاعدة الإقدام
- ١٢٧ الضمان فيما لا يرجع فيه نفع إلى الضامن
- ١٢٨ لا فرق في الضمان بين جهل الدافع بالفساد و علمه به
- ١٢٩ الكلام في عكس القاعدة
- ١٣٠ هل تضمن العين المستأجرة فاسداً؟
- ١٣٢ منشأ الحكم بالضمان
- ١٣٣ الأقوى: عدم الضمان
- ١٣٣ الموارد التي توهم اطراد القاعدة فيها
- ١٣٣ ١. الصيد الذي استماره المحرم
- ١٣٤ ٢. المنافع غير المستوفاة من المبيع فاسداً
- ١٣٥ ٣. حمل المبيع فاسداً
- ١٣٦ ٤. الشركة الفاسدة

- ١٣٦ مبنى عدم الضمان في عكس القاعدة هي الأولوية
- ١٣٧ المناقشة في الأولوية
- ١٣٨ مدرك عكس القاعدة بنظر المؤلف
- ١٤٠ الثاني: وجوب ردّ المقبوض بالبيع الفاسد
- ١٤١ الاستدلال على وجوب الردّ وحرمة الإمساك
- ١٤٢ الظاهر من المبسوط و السرائر عدم الإثم في الإمساك
- ١٤٣ الثالث: ضمان المنافع المستوفاه في المقبوض بالقعد الفاسد، والدليل عليه
- ١٤٣ نفي ابن حمزة الضمان بالنبوي: «الخراج بالضمان»
- ١٤٥ المناقشة في الاستدلال
- ١٤٦ المراد بـ«الضمان» في النبوي
- ١٤٧ استدلالان آخران على الضمان، والمناقشة فيهما
- ١٤٩ حكم المنافع الفائتة بغير استيفاء
- ١٥٠ ما يمكن أن يستدلّ به على الضمان
- ١٥٠ المناقشة في الاستدلال
- ١٥١ القول بعدم الضمان موافق للأصل
- ١٥٢ للتوقّف في المسألة مجال
- ١٥٣ محصل الأقوال في المسألة
- ١٥٥ القول بالضمان لا يخلو من قوّة
- ١٥٦ الرابع: ضمان المثلي بالمثلي
- ١٥٦ تعريف «المثلي» عند المشهور
- ١٥٦ توضيح التعريف
- ١٦٢ تعاريف أخرى للمثلي
- ١٦٦ ما هو الأصل فيما يشكّ في كونه مثلياً أو قيمياً؟

- ١٦٩ مقتضى القاعدة: الضمان بالمثل ثم بالقيمة من التقدين *
- ١٧٠ الاستدلال على ضمان المثلي بالمثل والقيمي بالقيمة بأية الاعتداء *
- ١٧١ المناقشة في الاستدلال
- ١٧٦ ما أجمع على كونه مثلياً يضمن بالمثل
- ١٧٦ ما أجمع على كونه قيمياً يضمن بالقيمة
- ١٧٦ ما شك في كونه قيمياً أو مثلياً
- ١٧٧ الخامس: إذا لم يوجد المثل إلا بأكثر من ثمن المثل
- ١٧٧ الأقوى وجوب الشراء :
- ١٧٩ جواز المطالبة في بلد التلف وغيره
- ١٨٠ السادس: إذا تمذّر المثل في المثلي
- ١٨١ التفصيل بين ما لو طالب المالك، وعدمه
- ١٨٢ هل العبرة في قيمة المثل المتعذّر بقيمة يوم الدفع أو التعذّر؟
- ١٨٢ الاحتمالات في المسألة مع مبانيها
- ١٨٣ هل يختصّ التعذّر بالطارئ أو يشمل الابتدائي أيضاً؟
- ١٨٥ المراد في معرفة قيمة المثل مع فرض عدمه
- ١٨٨ هل الاعتبار بقيمة بلد المطالبة، أو التلف، أو أعلاهما
- ٢٠١ إذا سقط المثل عن المالّة
- ٢٠٢ فرع: لو تمكّن من المثل بعد دفع القيمة
- ٢٠٣ السابع: ضمان القيمي بالقيمة في المقبوض بالعقد الفاسد، والدليل عليه
- ٢٠٤ استظهار الإجماع على ضمان القيمي بالقيمة مع تيسّر المثل
- ٢٠٤ لو تيسّر المثل من جميع الجهات
- ٢٠٧ ما هو النعيار في تعيين القيمة في المقبوض بالعقد الفاسد؟
- ٢٠٨ الأصل ضمان التالف بقيمة يوم التلف

- الاستدلال بصحیحة أبي ولاد على أن العبرة بقيمة يوم الضمان ٢٠٩
- صحیحة أبي ولاد على ما رواه الشيخ ٢١٠
- محل الاستشهاد في صحیحة أبي ولاد ٢١٤
- الفقرة الأولى من محل الاستشهاد ٢١٤
- الفقرة الثانية من محل الاستشهاد ٢١٦
- ما يوهن الاستدلال بالصحیحة على اعتبار قيمة يوم الضمان ٢٢٠
- الاستشهاد بالصحیحة على ضمان أعلى القيم، والمناقشة فيه ٢٢٩
- الاستدلال على أعلى القيم بوجه آخر، والمناقشة فيه ٢٢٩
- توجيه الاستدلال ٢٣١
- استدلال ثالث على أعلى القيم، وتوجيهه ٢٣٢
- المحكي عن جماعة: أن الاعتبار بيوم البيع، وتوجيهه ٢٣٤
- لا عبرة بزيادة القيمة بعد التلف في القيمي ٢٣٤
- ارتفاع القيمة بسبب الأمكنة ٢٣٥
- ارتفاع القيمة بسبب الزيادة العينية ٢٣٦
- تعذر الوصول إلى العين في حكم التلف ٢٣٦
- الدليل على ثبوت بدل الحيلولة ٢٣٧
- مورد بدل الحيلولة ٢٣٧
- المراد بالتعذر ٢٣٩
- هل يلزم المالك بأخذ البديل؟ ٢٣٩
- هل البديل ملك لمالك العين أو مباح له ٢٤٠
- هل تنتقل العين إلى الضامن بإعطاء البديل؟ ٢٤١
- التفصيل بين فوات معظم المنافع أو بعضه ٢٤٥
- خروج العين عن التقوم ٢٤٦

- ٢٥١ خروج العين عن الملكية مع بقاء حق الأولوية
- ٢٥٢ حكم ارتفاع قيمة العين بعد دفع بدلها
- ٢٥٣ حكم ارتفاع القيمة بعد التعذر وقبل الدفع
- ٢٥٤ إذا ارتفع التعذر وجب رد العين
- ٢٥٥ هل يعود ملك البديل إلى الفارم بمجرد التمكن من العين؟
- ٢٥٨ ليس للمأصّب حبس العين إلى أن يأخذ البديل
- ٢٦٠ لو حبس العين فتلفت